



۲۰۲۰/۰۵/۰۲

دکتر زمان ستانیزی  
استاد علوم سیاسی پوهنتون دولتی کلیفورنیا

## چرا با ذکر نام مادر حساسیت داریم؟

حساسیت در برابر نو آوریها، مشکل همیشه گئی جامعه عقب‌گرای افغانستان بوده. دلایلی گوناگونی از طرف هویت‌مداران زبانی، قومی، نژادی و منطقی در مخالفت با نوشتن نام مادر در تذکره ارائه شده است. یکی آن اینکه هنوز جامعه اکثر روستایی افغانستان آماده آن نیست. شرم آورتر اینکه بعضی از تعلیم یافته‌ها و چیزمدانها اظهار چنین نظر میکنند. آیا دانشمندان باید از کم‌دانشان پیروی کنند یا عکس آن؟ اگر اینقدر آرزومند پیروی از بیسوادان هستند، چرا وقت خود را صرف تعلیم و تحصیل کرده‌اند؟ اما اگر به علم و دانش رو آورده‌اند، پس رسالت دارند تا با بیسوادی مبارزه کنند و نگذارند زنجیر جهالت در پاهای شان زولانه شود. معمول است هر زمان قدمی در راه اعتلا و پیشرفت کشور برداشته میشود، شکایت از آن است که جامعه برای آن آماده نیست. اما اگر دولت‌مندان چنین نکنند، میگویند چرا عقب مانده ایم. یکی از اعتیادهای روانی ما این است که همیشه هر چیز را بدون دلیل سیاسی می‌سازیم و برای بهره‌برداری نئی سیاسیون و «راه‌بران» فرصت ایجاد میکنیم تا تفاوت‌های سلیقه‌ای را به اختلافات قومی - زبانی تبدیل کنند. بعدش شکایت می‌کنیم که اگر تیکه داران سیاست و نفاق‌افغان حرفه‌ای نبودند، ما افغانها باهم خواهر و برادر می‌بودیم. در چنین موارد ما قربانی بی‌کفایتیهای سیاسیون نیستیم، ما شریک جرم آنها هستیم، چون به آنها بهانه دادیم به نام هویت‌های تحت-ملتی، ما را از هم جدا کنند.

ذکر نام مادر در تذکره احیاناً یکی از همین مشکلات است که بدون ضرورت به آن بعد سیاسی می‌بخشند. سؤال اینجاست که چرا با ذکر نام مادر حساسیت داریم؟ برای اینکه مادر، زن است. در فرهنگهای زن ستیز تنها برای زن حرمت قابل نیستند، بلکه روش و روند شان عاری از هر نوع شناختی از کرامت و حرمت زن است.

ریشه‌های مرد-محوری فرهنگ ما ذهنیت‌های را آبیاری میکند که با گذشت زمان حاصل زهرآگین آن مردسالاری را بار می‌آورد و آن هم به شدتی که در افغانستان حاکم است. در ذهنیت مستولی مرد-محوری، زن بودن کمتر از قهر و غضب خداوند نیست که بالای یک خانواده نازل می‌شود.

زن مادر اولادها است، یعنی وسیله‌ئی برای تولید نسل که در آن تولد پسر را نیک فرجام دانسته برای نامگذاری اش شادی میکنند، ولی از تولد و نام دادن و نام گرفتن دختر شرمساری می‌کنند. بعضاً حتی دختران را شایسته نام نمیدانند، صرف مثل لوازم خانه شماره می‌زنند، مثلاً «رابعه» یعنی دختر شماره چهار، «کبرا» دختر کلان، «صغرا» دختر کوچک... یا تولد دختر را معادل پیام اعتراضیه به آفریدگار هستی می‌فرستند مثلاً «بس بی‌بی»، «بسو» یا «بله نسته» اینکه بس است، دیگر دختر نمی‌خواهیم، به ما پسر عنایت فرما. به همین سبب مردانی هستند که همسران «دختر زای» خود را یا رها میکنند یا طلاق میدهند. و مادران برای بخت دختران و عروسان شان دعا میکنند، «الهی مادر پسر شوی!» یا «د سلو زامنو مور شی!» حتی بعد از تولد اولاد هم دعا‌های شان برای حفاظت پسران است، «غم پسرت را نبینی!»، «خدای دی د زوی غم نه در بنی!» «بوره مشی!» یعنی زن پسر مرده نشوی. یا در اصرار و تکرار به زنی ناسزا، و نفرین می‌فرستند «بوره بورچنده شی!» یعنی چند و چندین پسرت بمیرند. می‌بینیم دختر و صحت و سلامت و طول عمر او هیچ مطرح نیست.

ذهنیت مردسالار زن را در سطح پایانتز از انسان می‌پندارند: زن را ناقص‌العقل می‌دانند، ولی مرد را در تفکر و استعداد و لیاقت تعریف میکنند، زن را عاجزه یا ضعیفه می‌دانند تا در دفاع از حقوقی که اصلاً ندارد، او را «ناتوان»

ساخته باشند، ولی مرد دارنده حق و مدافع حق است. زن را «کوچ» می خوانند چون در ردیف ابزار و لوازم خانه برای آسایش مرد قرار می گیرد. در ذهنیت مردمحور، زن عیال است یعنی جفت مرد- جفت به مفهوم ضمیمه. زن حرم است، ناموس است، سیاه سر است، عورت است، و... با چنین تعریفات تساوی حقوق زن و مرد که هرگز در معادله ذهنی مردسالاران راه نمی یابد.

زن سیاه سر است. یعنی عیب پذیر است و هربهتان و تهمت به او می چسبید. صحنه های دلخراش سنگسار زنان متهم به زنا نشانه روشن این روند است که زن به جرم ارتکاب زنا سنگسار می شود، ولی مرد شریک جرمش، علی الرغم اینکه به احتمال اغلب در قضیه متعرض بوده، از مجازات معاف می گردد. زن هم قربانی تجاوز میشود و هم قربانی عرف ننگین جامعه مردسالار.

گاه زن را به اصطلاح عربی «عوره» («عورت» دری، «اورته/ارتینه» پینتو) می نامند به معنی شرمگاه و پائین تنه زن. وقتی زن را به شرمگاه بدنش معادل سازند، جای برای کرامت و حرمت او باقی نمی ماند. همین ذهنیت عورت-محور است که احکامی بر روش و روند اخلاق بی جامعه صادر میکند. وقتی یک مرد، مرد دیگری را توهین می کند، نام همسر، خواهر، یا مادرش را طوری به زبان می آورد تا از آن عمل تجاوز بالای جنسیت آن زن استنباط ه شود. پس مردانگی مرد هم با تحقیر زنانگی زن ممکن میشود.

چون اجرای عمل جنسی (بیرون از حیطه زناشوهری) توهین پنداشته میشود. به همین سبب از ذکر نام زن مثلاً در تذکره توهین به مردانگی مرد استنباط میشود.

چون مردهای با ذهنیت مردسالار به زن چنین نگاهی دارد، خود را مکلف میدانند تا به خاطر «حفظ آبرو» زن را، عورت پنداشته، پوشیده و پوشانده نگه دارند. در سطح تحت الشعوری همین حفظ آبرو است که مردها نام همسر، و خواهر، و مادر خود را به زبان نمی آورند.

حفظ آبرو، غیرت، ناموس و ارزشهای اخلاقی و دیانتی دیگر همه وسیله و واسطه اند که مردسالاران برای توجیه تسلط مرد بر زن به کار میبرند. غیرت اصلاً اصطلاح عرفانی بی مرتبط به وحدانیت خداوند که غیر را شریک وحدانیتش نپنداریم یا غیر او را نپرسیم. ولی حالا غیرت برای افاده مفاهیم مردسالاری به کار میرود. ناموس یا  $\nu\omicron\mu\omicron\varsigma$  که اصطلاح عاریتی زبان یونانی است مفهوم پابندی به قوانین و ارزشهای فرهنگی را افاده میکرد ولی امروز در استخدام حاکمیت مردسالاری قرار گرفته است. ارزشهای دیانتی در اسلام را هم از دیدگاه مردسالاری تعبیر میکنند. به طور مثال، هر حکمی را که قرآن در تساوی مسؤلیتها مرد و زن نازل کرده، فقهای مرد وضع تعزیرات و تحریمات آنرا برای زن و حقوق و آزادیهای آنرا برای مرد از هم جدا کرده اند. علاوه بر آن انطباق معیارهای حقوقی مرد را با اقتضات قرن بیست و یک جایز می پندارند، ولی تحریمات بر آزادی زن را با معیارهای قرون وسطی تعبیر و تحمیل می کنند. در کل فقهای اسلامی خلاف روحیه و اصول قرآنی صرف از روی برداشتهای اصول فقه (قیاس، قواعد، مصلحه، استحسان، و اجماع) با دیدگاه مردسالارانه شان برای مرد «حرم» تجویز میکنند و برای زن «محرم».

تنها در قسمت پوشاندن موی تحریماتی که بر زن وضع شده چون برقع، نقاب، حجاب، شایله، المیره، خمار، وشاح، چادر، چادری،... هیچ معادلی برای مرد وجود ندارد. گویی تحریمات ۴۰۰۰ ساله هامورابی پادشاه بابل در مورد زنها کماکان برجا است. همین امروز در صفحه از رسانه های جمعی مطلبی را تحت عنوان «چهل توصیه برای خانم ها جهت استحکام روابط زن و شوهری» خواندم که در آن زن را در قالب چهل توصیه کاملاً نابرابر از اطاعت زن در برابر مرد، مکلفیت زن در امور منزل، ادای مسؤلیت زن در خوش نگهداشتن مرد، و اجرای امور خانواده به رضایت مرد تعریف کرده، ولی از مرد هیچ توقعی متقابل یا بالمثل به عمل نیامده.

اکثر مردها چون در پله تحریمات معادله حقوق و آزادیهای مرد و زن قرار نگرفته اند، این محرومیت ها را احساس نمی کنند و آنرا غیر ضروری می پندارند. به همین سبب است به اهمیت نوشتن نام مادر در تذکره چندان ارزشی قایل نیستند، مگر آنکه به مسأله بعد سیاسی بدهند یا آنرا تهدید به ارزشهای اعتقادی خود تصور کنند. اما... صد اما

- آیا هرگز درد و مشقت زنی را دیده اند که شوهرش در جنگ کشته شده و طفلش را که از خون و شیر خود پرورانده از نزدش می گیرند چون در کارت تولدش نام طفل صرف با نام پدر و پدر کلانش درج است و نام مادر در آن نیست؟
  - یا محصله طب که یک پوهنتون کانادایی برایش بورس داده، طفلش را با خود برده نمیتواند، چون سفارت موافقت پدر طفل را میخواهد که نامش در تذکره نوشته است، ولی فوت شده و مادرش سندی برای اثبات مادری اش ندارد؟
  - یا زنی که درخواست مهاجرتش از طرف حکومت سویدن منظور گردیده، ولی دو طفلش را با خود برده نمیتواند چون در تذکره هایشان تنها نام پدر مفقود الاثر شان نوشته شده.
  - یا خانواده ای که میخواهند عروس بیوه شان را از حق مهریه اش محروم کنند، اما حضانت نواسه شان را از مادرش بگیرند. این خانواده به استناد نام پدر طفل که درج تذکره است او را از مادرش می گیرند، ولی مادر طفل هیچ سندی مثل تذکره که مادر بودنش را به محکمه ثابت کند، ندارد.
- این صرف یک نگاه سطحی بود. فروع این قضایای حقوقی، پیچیدگی های قانونی زیاد دارند که از حوصله این نوشته بیرون است. آنچه در خور توجه است اینکه چون در افغانستان نام خانوادگی رسمیت ندارد که هویت خانوادگی هر دو پدر و مادر را در برگیرد، ضرورت به نام مادر در تذکره خلائای قانونی را بر میکند.
- کسانی که عوض نام خانوادگی نام پدر را مینویسند، باید قبل از آن نام مادر را بنویسند و صد بار به چشم مالیده ببوسند. این بزرگداشت کرامت زن است نه تحقیر او. اذهان ناپاک و نامطهر آغشته به خرافات را میتوان از درک چنین واقعیت مستثنی شمرد. زمانی که از ناز و انا، زرغونه انا و ملالی، ملکه گوهرشاد، رابعه بلخی، بی بی رادوجان و ملکه ثریا نام میبریم به حق مادر بودن شان سر تعظیم فرو می آوریم، به نامهای زیبایی شان می بالیم و باید ببالیم.



[برای مطالب دیگر این نویسنده ، اینجا کلیک نمایید.](#)